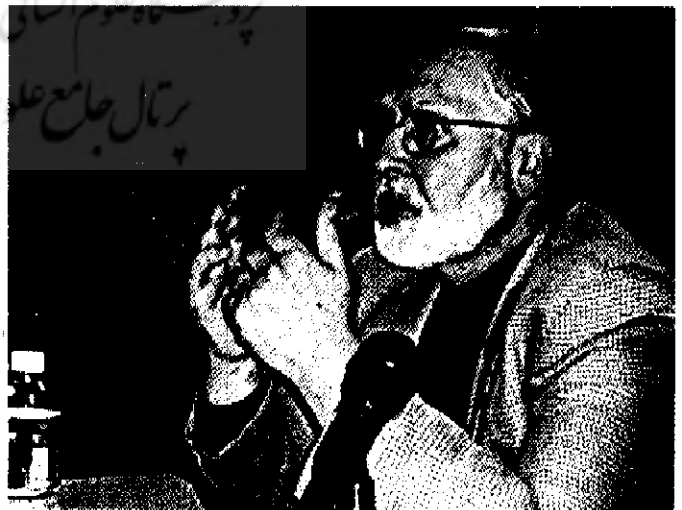


# اسلام علم و مسلمانان

گفتگوی محمد اقبال و سید حسین نصر



✓ ترجمه:

سید امیر حسین اصغری

اقبال: مسلمانان از دو دهه پیش، با مشکلی مواجه شده‌اند که به نظر غیر قابل حل می‌رسد. در جهانی که از علم و فن آوری غربی سرچشمه گرفته است، دنیای اسلام چگونه می‌تواند، بدون این که شاخصه‌های تمدن اسلامی را از بین ببرد، از عهده مشکلات متعددی که نیاز به تخصص فنی دارد برآید؟ پاسخ اصلاح طلبان قرن ۱۹ این بود که می‌توان علم و فن آوری غرب را بدون پذیرفتن سیستم ارزشی آن وارد کرد، نظریه آنها بر اساس این تفکر بود که علم و فن آوری، از حیث ارزشی آزاداند. از سوی دیگر، شما همواره بر نیاز از حراست از «فضای اسلامی» یعنی آن جنبه یگانه تمدن اسلامی که به جهت ارتباطش با امر قدسی پدیدار شده است، تاکید کرده‌اید. اما این فرمول، بارها به خاطر عملی نبودنش مورد انتقاد قرار گرفته است. پاسخ شما به این نقد چیست؟

□ دکتر نصر: سؤال گسترده‌ای است که ابعاد متعددی دارد. دو منظر نظری و عملی در این ساحت متصور است. تا آنجا که به ساحت عملی مربوط است، اجازه بدهید این طور بگویم که اگر کسی در بنگلادش به بیماری مالاریا دچار شد، ما باید به دنبال بهترین واکسن این بیماری بگردیم. ورود اشکال متعدد علم غربی (چه به شکل طب یا الکترونیک و چه چیزهای دیگر که البته بیشتر صنعت اند نه علم با این حال علم کاربردی هستند) به جامعه مسلمانان، در سطحی است که دولت‌ها توان رد آن را ندارند. هیچ دولتی نمی‌تواند بگوید که ما تلفن و نظایر آن را نخواهیم داشت. در این باره شکلی نیست. اما در اینجا مسئله بسیار اساسی تری مورد بحث است. بسیاری از مراکز قدرت فقط به بحث پیرامون این مساله پرداخته‌اند که علم بیشتر، قدرت بیشتر است و بنابراین جوامع اسلامی باید تا حد امکان توسعه و پیشرفت‌های تکنولوژیک غرب را دنبال کرده و با تقلید از ژاپنی‌ها که اتومبیل‌های ساخت آنها، بهتر از آن چیزی است که در دیترویت ساخته می‌شود، غرب را شکست دهند. این ذهنیت رایج در جوامع اسلامی، خصوصاً اکنون که بخشی از خانواده انسانی - یعنی غرب که بیشتر فن آوری‌ای را بر پایه علم مدرن توسعه داده است - و همواره با مشکلات و سختی‌های غیر قابل علاجی همچون پریش از بحران و ویرانی محیط زیست، تعریف هویت شخص انسانی، اخلاق و هزاران سؤال دیگر مواجه است، بسیار خطرناک است. به گمان من، اگر جامعه اسلامی هم بخواهد به نام زیستن در قرن بیست و یکم به این تشویش و تخریب محیط زیست بپیوندد، دست به خودکشی زده است. پس از جنبه عملی، هنگامی که جهان مسلمانان آماده بهره‌گیری از علم غربی و به دست آوردن نفس علم شده است، باید آن را با قرض تحدید و تقید در جهتی که ضرورتاً نباید هر پیشرفت آنها را فراگیرند و سعی نکنند که هر چه را که در غرب می‌گذرد تقلید کنند. از لحاظ نظری، مسلمانان باید در علوم غربی مهارت یابند. در این باره شکلی نیست، اما این مهارت باید با منظری انتقادی بر پایه سنت فکری اسلام همراه باشد.

با توجه به گفته‌ها، اکنون به نقطه دوم می‌رسیم. چیزی که طی دهه‌های مختلف بدان اشاره کرده‌ام. تمدن اسلامی نمی‌تواند صرفاً و بدون ویران کردن خود، با علم و فن آوری غربی رقابت کند. هر کس چیز دیگری بگوید، جیستی بنیاد فلسفی علم مدرن و تاثیر کارهای آن در جهان را نشناخته است. اگر تمدن اسلامی بخواهد حیات تمدنی خود را ادامه دهد، تامل دوباره در باب بنیادهای علم مدرن و مبانی نظری

آن، برایش ضروری است. تمدن اسلامی باید دست به فرآیندی بزند که در آن به بازخوانی، بازسازی، قبول یا رد جنبه‌های گوناگون علم مدرن تحت اشراق نگاه مابعد الطبیعی و جهانی اسلام درباره ماهیت واقعیت بپردازد. در سطح عملی نیز باید سعی کند تا معیار مستقلمی برای پاسخ به پرسش: چه چیزی را باید قبول کرد و چه چیزی را نه؟ تدوین کند.

بنابراین، دو بعد متفاوت، در باب چگونگی برخورد با علم مدرن وجود دارد. یکی حوزه عملی است: آیا باید هوایما و نظایر آن داشته باشیم یا نه؟ در آن سطح تصمیمات خاص اجتناب ناپذیری باید در حوزه‌های پزشکی، ارتباطات، و مانند آن اتخاذ شود. اما، در حال انجام این فرآیند، جامعه مسلمانان نمی‌تواند همانند آنچه که آمریکایی‌ها بدان Gung ho یعنی با سر رفتن طولانی در یک کوجه بن بست می‌گویند را اتخاذ کند و سعی در پیشی جستن از هر آنچه که در غرب انجام می‌شود داشته باشد. نخست این که، اگر ما چنان کنیم همواره پشت سر غرب خواهیم بود و ثانیاً اشتباهات فن آوری مدرن را تکرار می‌کنیم که در سطح وسیعی با حرص و طمع ممزوج شده و جدای از نزول مقام انسانی نیست. تقلید صرف، اشتباهات را در جامعه اسلامی بسیار بدتر می‌سازد. رقابت باید در شرایطی مشخص و منصفانه انجام گیرد که به جهان مسلمانان برای توسعه شقوق دیگر هر کجا که ممکن باشد، زمان بدهد.

در جنبه نظری، وظیفه بسیار مهمی هست و آن سعی در فهم عمیق علم غربی است. یعنی درک علم غربی در اصطلاحات خودش و سپس سعی در درک آن تحت اشراق جهان‌نگری مسلمانان، و سعی در پنهان نکردن تفاوت‌های اصلی که میان فلسفه علم مدرن - چنان که در قرن ۱۷ توسعه یافت - و فلسفه و تفکر اسلامی که موجب ظهور علم اسلامی شد.

**اقبال:** راه حلی که شما از جنبه عملی، پیشنهاد کردید، به نظر من مشابه همان چیزی است که حداقل در دو قرن اخیر با ما بوده است: وقتی عثمانی‌ها و محمد علی پاشا و دیگر حاکمان، ارتش غرب را پشت مرزهای خود دیدند، گفتند که «ما برای مقابله با مشکلات نظامی جدید به سلاح‌های مدرن نیاز داریم». آنها راه حلی برای دستیابی به دانش کافی مدرن و تکنولوژی‌ای بر ساخته از آن تدوین کردند تا بتوانند از عهده موقعیت تغییر کرده، برآیند. سؤال این است: آیا اساساً می‌توان کنترل و محدودیتی در این فرآیند داشت؟ برای مثال، وقتی ما وسائل ارتباطی مدرن همچون تلفن همراه را وارد می‌کنیم، ضرورتاً این وسائل در حد بی‌حسابی به تخریب روش‌های پیشینی ارتباط و تعامل می‌پردازند. اینها به صورت بسته‌هایی مکمل می‌آیند که نمی‌توانند فضای اسلامی را تامين کنند.

□ نصر: دقیقاً؛ ساده لوحانه است که بگوییم فن آوری مدرن بیطرف یا بی‌خطر است. این فن آوری کلاً جنبه دیوانه‌واری دارد، که بخش زیادی از فضای معنوی را هم در درون و هم بیرونی وجود انسانی، تخریب می‌کند. در این باره شکی وجود ندارد. من می‌خواهم در این بحث این مساله را روشن کنم. در واقع، وقتی من درباره کنترل و محدودیت صحبت کردم، منظورم این بود که جامعه مسلمانان نباید کورکورانه فن آوری مدرن را تقلید کند، بلکه باید قادر به توسعه نقد خود از آن باشد، چنانکه در خود غرب نیز در قرن ۱۹ میلادی کسانی مثل ویلیام موریس و جان روسکی و بعد در قرن بیستم بسیاری از نویسندگان غربی این کار را انجام دادند. ما در جامعه اسلامی در این باره، کارهای بسیار اندکی انجام داده‌ایم. اما بدان محتاجیم، باید کاملاً از تمام خطرات آگاه باشیم و صرفاً به فکر

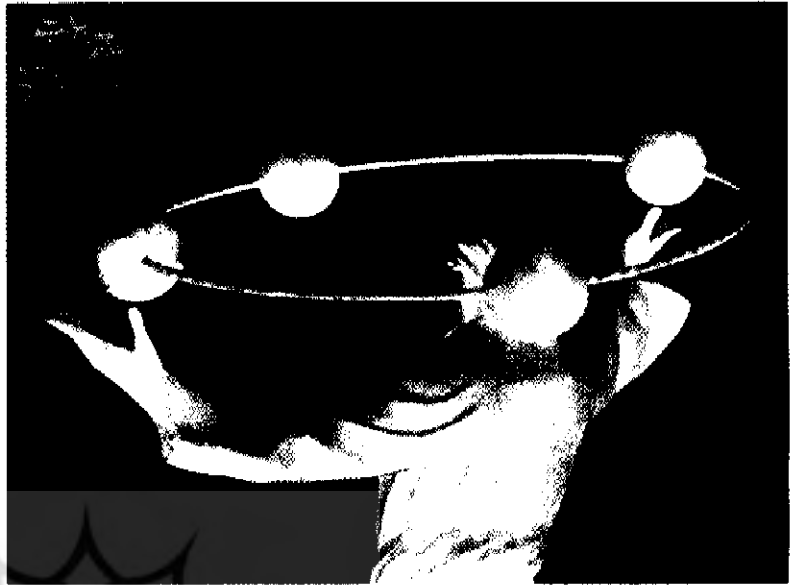
رقابت با آنچه در آنجا وجود دارد نباشیم. شما به تلفن همراه اشاره کردید، که مثال بسیار خوبی است. تلفن همراه، واقعاً فضایی را که بسیاری از انسانها در آن می‌زیند، تغییر داده است. آن فضای آرام درونی را که ما در آن با خدا هستیم، ویران می‌کند. این وسیله کوچک، انسان را ناگزیر از مرتبط بودن با فضای مغشوش و ناآرام بیرون می‌کند. این مساله تصادفی نیست. اگر تاثیر آن بروح انسانی مورد توجه قرار گیرد نتیجه بسیار ژرف و سنگین است.

با اشاره به این موضوع، اجازه بدهید که به ابعاد خاص دیگر بپردازیم. برای مثال، ایستگاه آتش نشانی یا آژانس دولتی که نیاز به ارتباط فوری با افراد خود دارد هیچ وقت موافق نیست که به خاطر این نقص معنوی، نباید تلفن همراه داشت. این همان چیزی است که من می‌گویم یعنی از جنبه عملی، هیچ حاکم اسلامی چنان راه حلی را قبول نمی‌کند. آنچه که ما باید به عنوان متفکر فراهم کنیم، تدارک نقادی و سعی در نشان دادن آن است که کجا و چگونه، محدودیت و کنترل لازم است. در نگاهی عمیق‌تر، روح کلی فن آوری و دانش مدرن - تمام این امر خطری - به تمامه با بخش‌های مختلفش پیوند دارد، بنابراین انسان نمی‌تواند یک بخش از فن آوری مدرن را بگیرد و بگوید که جذاب و عالی است و سایر بخشها را رها کند. فن آوری مدرن، جهان بینی، شیوه خاص زیستن و بودن، طریقه عمل و مفهومی خاص از زمان را به همراه خود می‌آورد. هر مصنوع مدرن که وظیفه اش کوتاه کردن زمان است، به تخریب زمان می‌پردازد. نامه الکترونیکی به کوتاه کردن زمانی می‌پردازد که شما باید پاسخ بدهید، در عین حال، بر شخص فشار وارد می‌آورد. این حقیقتی است که به سختی قابل انکار است و ساده لوحانه است اگر گمان شود که تمدن اسلامی می‌تواند بخشی از فن آوری غربی را انتخاب کند که خوب است و بگوید که جالب است و بخش‌های دیگر آن را رد کند و بگوید که خوب نیست. هر چیزی که مطابق فن آوری مدرن است، تاثیرات منفی خود را دارد. هر چند که در حوزه عملی نمی‌دانم، که چه مقدار از اشکال فن آوری در دوره تاریخی کنونی قابل اجتناب است. اگر ما موضعی انتقادی و دفاعی داشته باشیم مواد و قضایا قابل تغییرند. بدون توجه به اینکه من و یا شما چه می‌گوییم، مواردی از فن آوری غربی هست که جوامع اسلامی و حاکمان آنها به طرف پذیرش و تطبیق آنها می‌روند.



پیام

اگر تمدن اسلامی بخواهد حیات تمدنی خود را ادامه دهد، تامل دوباره در باب بنیادهای علم مدرن و مبانی نظری آن، برایش ضروری است. تمدن اسلامی باید دست به فرآیندی بزند که در آن به بازخوانی، بازسازی، قبول یا رد جنبه‌های گوناگون علم مدرن تحت اشراق نگاه مابعد الطبیعی و جهانی اسلام درباره ماهیت واقعیت بپردازد



اسلامی یا سکولار باشند، همه تمجیدگر شکوه و عظمت دانش و فن آوری مدرن هستند. این فرآیند باید تغییر کند و من تصور می کنم، به لطف خدا، در ۳۰ سال گذشته، برخی تغییراتی رخ داده است و بر اساس تلاشهای مختصر اینجانب، بخشی از امور از آنچه سی یا چهل سال پیش بودند، بهتر شده اند. اکنون حداقل صداهایی از جوامع مسلمین بر می آید که چنین می نمایاند که طریقی که باید رفت این نیست و سیره عقلی اسلامی باید قادر به نقد علم و فن آوری مدرن باشد. اگر ما انتخابی در ساختن پلی زشت بر روی این رودخانه نداشته باشیم، حداقل نباید عنوان کنیم که «آه، چه دانش شگفت انگیزی است! باید نگرشمان را عوض کنیم. اگر چاره‌ای جز انتخاب پزشکی مدرن نداریم. حداقل در تمام اوقاتی که در حال تلاش برای توسعه دوباره طب سنتی اسلامی هستیم، باید به نقایص [طب مدرن] معرفت داشته باشیم. در دوران کنونی طب سوزنی به غرب بازمی گردد. افراد خاصی از احیای طب سنتی اسلامی سخن می گویند. ما باید از آن ذهنیت خارج شویم. این مساله بسیار اهمیت دارد.

من با محمدعلی پاشا و دیگرانی همانندی می گویم که می گفتند فقط برای فهمیدن چگونگی ساخت سلاح به اروپا برویم سپس در بازگشت ارتش بهتری داشته باشیم و همه چیز آنها را فراموش کنیم، کاملاً مخالفم. ما نمی توانیم چنین کنیم، همه چیز از ساختن اسلحه و کامپیوتر تا تلفن همراه و ساختن فولاد تا هواپیما به یکدیگر متصل است. تکنولوژی، جهان بینی خاصی به انسان القاء می کند. از جهات بسیاری انسان را به ماشین تبدیل می کند. تمدن اسلامی نیز باید سعی کند که به هر طریق ممکن مانع وقوع چنین وضعیتی در خود شود. وقتی من می گویم که حاکمان اکنون انتخاب دیگری ندارند، منظورم این نیست که دیگر هرگز انتخابی نخواهیم داشت. اما در زمان کنونی، باید روشی اتخاذ کنیم که فرآیند را به تاخیر اندازد، یعنی به جای اینکه سراسیمه به تقلید علم و فن آوری غربی بپردازیم، باید این امر [تقلید] را در جایی مطلقاً ضروری انجام دهیم که انتخاب دیگری نیست - و همزمان با آن، به ایجاد فرصت برای خودمان جهت تاسیس علم خودی و به امید خدا، روزی نیز بنیانگذاری فن آوری خودمان بپردازیم.

**اقبال: احساس می کنم، در یک جنبه، کل سؤال در باب احیای سیره عقلی اسلام، عمیقاً به احیای سیره آموزشی اسلامی وابسته است.**

□ نصر: درست است.

**اقبال: شما خوشبختانه از امکان رشد در فضایی که حضور پیران و اساتید فلسفه و تصوف سنتی اسلام در آن احاطه داشت برخوردار بوده‌اید. این را در زندگی‌نامه خودتان ذکر کرده‌اید. اما اکنون برای مسلمانانی که بخواهند در چنان فضاهای غنی عقلی و معنوی رشد کنند، چه فرصتهایی باقی مانده است؟ من عملاً به مسلمانانی که در غرب زندگی می کنند، فکر می کنم؛ ما چگونه باید آن فضا را برای دختران و پسران جوانمان در غرب فراهم کنیم؟ ما قادر به تاسیس هیچ مؤسسه‌ای در غرب نبوده‌ایم که جوانانمان در آن شانس درک «سنت» را داشته باشند.**

□ نصر: ابتدا اجازه بدهید که به جامعه مسلمانان برگردم. باید به جای تقلید از مؤسسات آموزشی غرب، که در دو قرن گذشته از دوران سیداحمد خان، و دیگران انجام داده ایم. به تقویت مؤسسات سنتی آموزشی اسلامی خودمان بپردازیم. این مؤسسات، (مدارس) متأسفانه در دو دهه گذشته در بیشتر کشورهای اسلامی، دارای دیدگاههایی بسیار محدود شده‌اند، برای مثال، خارج کردن تدریس فلسفه و منطق، عدم بحث

امیدوارم که موضوع چنین نباشد اما آن گونه است و قابل اجتناب نیست. بنابراین، از آنجا که قابل اجتناب نیست، انسان باید به نقد تمدن غربی پرداخته تا حد امکان سعی در کم کردن تأثیرات منفی آن داشته باشد. آرزوی من این است که با تعام و جود آن را کنار بگذاریم و بتوانیم فن آوری اسلامی خود را آن چنان که در قرون میانه بود، توسعه دهیم. اما از آنجا که اکنون این مساله عملی نیست، آنچه که باید انجام دهیم این است که اذهان مسلمانان را تغییر داده و آنها را متوجه توابع منفی تحت تأثیر ماشین بودن بنماییم. بسیاری از مسلمانانی که خصوصاً در شبه قاره هند، در مؤسسات مدرن تحصیل کرده‌اند، دچار علم زدگی عمیقی شده‌اند که می توان گفت چونان دانشان شده است و غلبه بر آن بسیار دشوار است.

ما به شجاعت کافی برای نشان دادن نقایص ذات علم مدرن و تدارک دیدن ساختار دیگر عقلی و معنوی برای درک آن دانش نیاز داریم. سپس باید قدم بعدی را برای توسعه علم اسلامی برداشت - چیزی که حدود ۴۰ سال است از آن سخن می گویم. بنابراین - در عین حالی که باید عمیقاً ریشه در سیره عقلی اسلامی داشت. نخست باید به علم مدرن قائل آمد آنگاه قدم بعدی را با ساختار اسلامی و نه ساختار و قوالب غربی، برداشت. هیچ فیزیکدان مسلمانی نمی تواند بگوید آنچه مکانیک کوانتوم کشف کرده است برایش اهمیتی ندارد. این سخنی نامربوط است. آنچه که مورد نیاز است، درک مکانیک کوانتوم و سپس تفسیر دوباره کاملاً متفاوت آن با آنچه که مکتب کپنهاگ با اتکاب نظریه اشعاع، دو گانه انگاری فلسفه دکارتی که زمینه تمام اقدامات خطیر علمی مدرن را فراهم می سازد، انجام داد. اگر ما بتوانیم این کار را در جنبه فکری، انجام دهیم و فلسفه صحیح اسلامی طبیعت یا متافیزیک طبیعت را ایجاد کنیم و ثانیاً علم اسلامی طبیعت را هم بر پایه سنت علمی خودمان و هم آنچه که غربیها کشف کرده‌اند و در نهایت گزاره دوم را در سنت خودمان سامان دهیم، در نتیجه تاسیس فن آوری خودمان بر پایه آن علم، ممکن خواهد بود. امروزه ما نیروهای اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان بسیار قدرتمندند، چنان که اگر شما تنها بگویید: اجازه بدهید صرفاً علم و فن آوری مدرن را نپذیریم، هیچ کس به شما گوش نمی کند. همه مشکل اینجاست. امروزه هیچ کسی گوش نمی دهد، اگر به جامعه کنونی مسلمانان بنگرید، چه حکومت هاشان طرفدار غرب، پادشاهی یا جمهوری باشند، چه حاصل انقلابهای

در جنبه نظری، وظیفه بسیار مهمی هست و آن سعی در فهم عمیق علم غربی است. یعنی درک علم غربی در اصطلاحات خودش و سپس سعی در درک آن تحت اشراق جهان نگری مسلمانان، و سعی در پنهان نکردن تفاوت‌های اصلی که میان فلسفه علم مدرن - چنان که در قرن ۱۷ توسعه یافت - و فلسفه و تفکر اسلامی که موجب ظهور علم اسلامی شد

درباره ریاضیات و اخترشناسی از دوره تحصیلات، منظور من از گفتن این که نیازمند تقویت دوباره و بازسازی مدارس هستیم این نیست که به هر طریق انحصاری خشن سیاسی یا غیرسیاسی آن را انجام دهیم، بلکه منظورم احیای واقعی و معتبر نظام مدارس است. ثانیاً، به تقویت روش سنتی انتقال علوم و ترکیب دانش با اخلاق و کیفیات معنوی و فضائل، به همراه علم، نیاز داریم. این همان چیزی است که باید در جهان اسلام - از مدارس مالزی تا مراکش - باید انجام شود. در مناطق خاصی، به طور مثال ایران، علائم بسیار امیدوارکننده‌ای وجود دارد. برای مثال، در قم مدارس بسیاری تاسیس شده‌اند. البته به خاطر زیادی شمار طلاب در برخی مسائل کیفیت بالا نیست، با وجود این، مؤسساتی آنجا هست که کیفیتشان بالاست. علاوه بر آن، تعداد زیادی از محققان خوب جوان وجود دارند که نه تنها شریع بلکه جنبه‌های عقلی و معنوی اسلام را نیز تجربه کرده‌اند. ضروری است که ما به تقویت همه تجربیات آموزشی سنتی در جهان اسلام بپردازیم. سنت هنوز نمرده است، باید تقویتش کنیم.

تمدن اسلامی در انتقال کیفیات مثبت روش مدارس خود به دانشگاه‌های جدید که از حدود قرون نوزدهم چه در کلکته، الله‌آباد، استانبول، تهران یا قاهره تاسیس شدند، موفق نشد. چنان مؤسساتی صرفاً سعی در تقلید از مجموعه‌های مشابه غربی شان داشتند. گذشته از محتوای آموزشی، بسیاری از کیفیات روابط میان استاد و شاگرد و محیط معنوی آموزش از بین رفت. هیچ کشور اسلامی، در تلفیق نظام سنتی خود و سیستم آموزش مدرن که برای تدریس دروسی چون مهندسی، ریاضی، فیزیک، پزشکی و... که در کشورشان بنا کرده بودند، کاملاً موفق نشد. اکنون این وظیفه‌ای اصلی است که جوامع اسلامی باید آن را تحقق بخشند، به طوری که دوگانگی میان دو گونه روش آموزش به تدریج از میان برداشته شود. کنگره جهانی آموزش اسلامی که در سال ۱۹۷۷، من آن را به همراه مرحوم سید علی اشرف، دکتر زبیر و عبدالله نسیف، برگزار کردم و منجر به تاسیس چند دانشگاه اسلامی شد، تلاشهایی برای انجام چنین امری انجام داد، اما متأسفانه این تلاش به دلیل وجود گرایش‌های فرقه‌ای و الهیاتی که اجازه بهره‌وری از سیره عقلی اسلامی را به این جنبش ندادند، به موفقیت کامل دست نیافت. مثلاً، فلسفه اسلامی در دانشگاه‌های اسلامی جدی گرفته نشد و وقتی که فلسفه اسلامی جدی گرفته نشود، دیگر نظامات عقلانی نیز جدی گرفته نمی‌شود. بنابراین شما در بخشی فقه و در بخش دیگر دانش نو، جامعه‌شناسی و اقتصاد مدرن را تدریس می‌کنید. نام این راهم دانشگاه اسلامی می‌گذارید، اما این دانشگاه اسلامی نیست. دانشگاه اسلامی، دانشگاهی است که در آن تمام موضوعات از منظر اسلام مورد توجه واقع شود. بهترین نمونه آن هم همان چیزی است که در غرب در قرون وسطی وجود داشت. دانشگاه‌های غربی، بر اساس نظام «مدرسه» بنا شدند منتهی مسیحی بودند. بنابراین آنها نظام تحصیلی اسلامی و بسیاری از روشهای آموزشی را گرفته و مسیحی کردند. سپس آن را با نظام فکری الهیاتی و فلسفی خود تلفیق کرده و دانشگاه‌های قرون وسطی را بنا نهادند که کاملاً غربی و مسیحی بوده و از نمونه‌های اسلامی که از آن الگو برداری کرده بودند کاملاً متفاوت بود. متأسفانه ما قادر به انجام چنین عکس‌العملی نبودیم. بنابراین وضعیت جاری جهان اسلام از نظام ایده‌آل خود فاصله دارد.

وقتی به موقعیت مسلمانان در غرب نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که ابتدا نیاز به انتقال فضای عقلی غربی بواسطه

استفاده از سنت عقلی و منابع، عقاید و ارتباطات انسانی، در موسسات خودمان داریم. حال، تا آنجا که کتابها مورد توجه قرار گیرند، فکر می‌کنم که طی ۴۰ سال گذشته در حوزه‌هایی این امر انجام یافته است. بدین معنا که ما کتابهای قابل ملاحظه‌ای را از سنت عقلی اسلامی به زبان و فکر معاصر غربی از منظر اسلامی ترجمه و تفسیر کرده ایم. خود من با تمام توانم برخی کارهای ناچیز در این زمینه انجام داده‌ام، دیگران نیز کارهای مشابهی به انجام رسانیده‌اند. اکنون، ما کتابهای زیادی در عرصه فلسفه، معارف و تصوف اسلامی داریم که یا ترجمه و یا به یکی از زبان‌های قابل فهم در غرب تالیف شده‌اند. چنین متنهایی اکنون مثل ۴۰ سال قبل کمیاب نیستند. اما، آنچه که نداریم، مرکز و مکانی است که دانشجویان به طریق اسلامی در آن آموزش ببینند. اکنون در آمریکا چندین دانشگاه اسلامی هست، اما اینها تا کنون موفق نبوده‌اند.

اکنون صحبت دانشگاه اسلامی در حال تاسیس در نیویورک که نخستین دانشگاه بزرگ و اصلی اسلامی در آمریکا خواهد بود در جریان است. سازندگان در فکر آن هستند که آن را شبیه دانشگاه «جورج تاون» (George Town) که یک دانشگاه کاتولیک است، یا دانشگاه «یشیواس» (Yeshivas) که موسسه عالی یهودی است، یا دانشگاه آلبرت اینشتین و یا نظیر آن بسازند. خدایم داند که موفق خواهند شد یا نه، اما من در تلاشم تا در این راستا به آنها کمک کنم. اما قبل از آنکه ما اقدام به تاسیس دانشگاه‌های بزرگ کنیم، دوست دارم که جای کوچکتری را ببینم که در آن ۲۰ یا ۳۰ دانشجو تحت هدایت اساتیدی که دانای معارف عمیق سنت‌اند، آموزش ببینند. من به پایان کار خود و احتمالاً پایان حیاتم نزدیک می‌شوم اما چند نسل از دانشجویان را آموزش دادم و در سالهای اخیر ۱۲ تا ۱۳ محقق بسیار خوب جوان را تربیت کردم که اکنون جزو محققان جوان درجه اولند. امیدوارم که به کمک خدا توانسته باشم چیزی از سنت را به این جوانان منتقل کرده باشم. آنچه ما بدان نیاز مندیم، وجود مکان کوچکتری است، که در آن چنان افرادی گرد هم آیند و هر ساله تعدادی از محققان اسلامی را تربیت کنند. این بدان می‌ماند که اگر شما مشتی گندم داشته باشید، با آن می‌توانید تنها یک یا دو قرص نان بپزید و بعد همه چیزتان تمام می‌شود، اما اگر آنها را بکارید در بهار آینده، دشتی از گندم خواهید داشت که با همان می‌توانید تعداد زیادی از انسانها را تغذیه کنید.

آموزش‌های اسلامی در غرب، اکنون باید از واحد کوچک، به سمت واحد بزرگ حرکت کند. اگر شما واحد کوچکی با کیفیت بسیار بالا با ۲۰ یا حداکثر ۳۰ دانشجو داشته باشید که تمامی آنها مسلمان باشند و میراث راستین حیات فکری اسلامی، شامل علوم، و هر چه در آن است، چون: فلسفه، منطق، ریاضیات، عرفان بدانها منتقل شود، در پایان کار، آنها می‌توانند دیگرانی را در این زمینه آموزش دهند که بعد از ۲۰ سال، شما صدها نفر استاد خواهید داشت. آنها می‌توانند اساتید دانشگاه‌های بزرگ شوند. بنابراین، اغلب به دوستانم پیشنهاد می‌کنم که ما باید همه تلاش‌هایمان را یکجا گرد آوریم تا مرکز واحدی برای این مقصود، به نام، «علوم عقلی اسلامی»، یا هر چه که می‌خواهید آن را بنامید، تاسیس کنیم. این مرکز باید دانشگاهی چون: فلسفه، منطق و الهیات و موضوعات وابسته به آن را شامل شود. در این دانشگاه نباید مدرک و درجه اعطا شود. باید مرکزی برای دوره فوق دکتری باشد. مثل مرکز مطالعات پیشرفته پرینستون؛ باید مکانی باشد که مسلمانان متقی و خالصی که کارشناسی ارشد یا دکتری داشته و به این موضوعات علاقه مندند، در آن حضور یافته و آموزشها را

ما به شجاعت کافی برای نشان دادن نقایص ذات علم مدرن و تدارک دیدن ساختار دیگر عقلی و معنوی برای درک آن دانش نیاز داریم سپس باید قدم بعدی را برای توسعه علم اسلامی برداشت

فرا بگیرند. همین طور نباید برای استادانی که می توانند انتقال دهنده این سنت باشند مشکلی در پذیرش این افراد وجود داشته باشد.

**اقبال:** آیا ما می توانیم جنبه های عملی این فرآیند را بیشتر تبیین کنیم؟ زمانی را به یاد می آورم که شما به همراه حکیم فقیه محمد سعید قصد تاسیس چنین مرکزی را در کراچی داشتید. اما تلاشها به فرجام نرسید. حاکمان برخی کشورهای اسلامی، چنان که شما گفتید، به چنین ریسک هایی علاقمند نیستند یا شاید اساساً ضرورت احیاء را در نمی یابند.

□ نصر: درست است.

**اقبال:** به خاطر این است که من خواستم از غرب شروع کنم. گرچه متناقض است. اما احساس می کنم اینجا شانس بیشتری برای موفقیت داریم، بدین خاطر است که سوال نخست من درباره غرب بوده، زیرا...

□ نصر: با شما تا حد زیادی موافقم اما استثنائاتی در جهان اسلام وجود دارد.

**اقبال:** با در نظر گرفتن حضور بخش خصوصی قوی در جهان اسلام، انسان انتظار ظهور موسسات جدید برای احیای سنت آموزش اسلامی از طریق بخش خصوصی را دارد، اما این مساله اتفاق نیافتاده است. منابع ملی تحت کنترل دولتها هستند که علاقه ای به سرمایه گذاری برای احیاء ندارند. در چنین شرایطی، احیاء چگونه می تواند آغاز شود؟

□ نصر: گمان می کنم که تلاش هایی قبلاً در این زمینه رخ داده است. چند گزینه ای که موفقیت را تجربه کرده اند، وجود دارد: ایران، مالزی، هند اسلامی و پاکستان. خصوصاً در ایران، تعدادی دانشگاه وجود دارد که توسط «علما» و نه دولتمردان اداره می شوند. اینها حقیقتاً همان «مدارس» اند که در آنها حتی زبانهای خارجی، علوم مدرن و دیگر موضوعاتی که در موسسات غربی تدریس شده، هم ارائه می شود. امیدوارم که نتایج مثبت بسیاری از آن دانشگاه ها حاصل شود. اما عموماً صحیح است که حاکمان جهان اسلام علاقه ای به احیای سنت آموزش های اسلامی ندارند. اما حتی اگر واحدهای کوچکی برای آموزش اسلامی در اینجا و جوامع اسلامی شکل بگیرد، دیر یا زود گروه بیشتری از مردم و حاکمان به خاطر کیفیت بالای دانش آموختگان این موسسات، به آنها اقبال خواهند داشت.

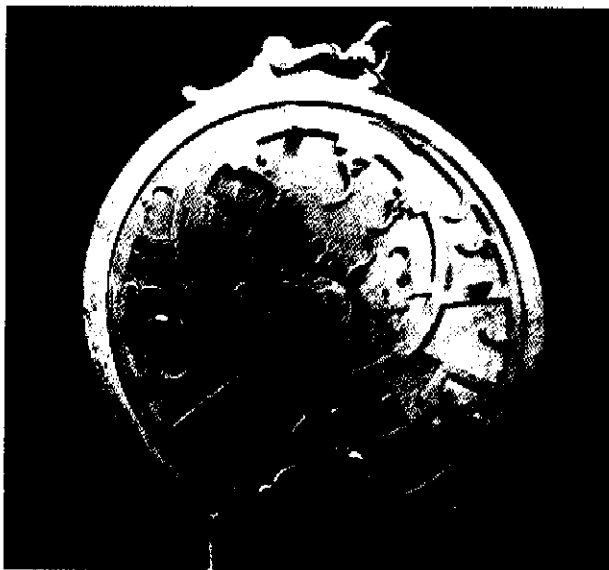
تمدن اسلامی در انتقال کیفیات مثبت روش مدارس خود به دانشگاههای جدید که از حدود قرون نوزدهم چه در کلکته، الله آباد، استانبول، تهران یا قاهره تاسیس شدند، موفق نشد. چنان مؤسساتی صرفاً سعی در تقلید از مجموعه های مشابه غربی شان داشتند. گذشته از محتوای آموزشی، بسیاری از کیفیات روابط میان استاد و شاگرد و محیط معنوی آموزش از بین رفت.

زمانی که آکادمی فلسفه ایران را با بودجه خیلی خوبی تاسیس کردم، سالهای زیادی در متن چنین درگیریهایی بودم. طی چند سال، آن مرکز موفقیت های شایانی کسب کرد. در حقیقت مورد توجه محققان جهان واقع شد. موسسه، مقالات درجه یک را در مجله خود به نام «جاویدان خرد» و همچنین مجلات بین المللی منتشر می کرد و موجبات حضور فیلسوفانی می شد که قصد آمدن به ایران و آشنایی با این فرآیند را داشتند. بنابراین، اگر چه قدرت تغییر ذهنیت دولتمردان را نداریم اما می توانی با نشان دادن نتیجه به موفقیت دست یابی. البته، دانشگاه ها توسط دولتها اداره می شوند، اما آنچه که من و شما درباره آن صحبت می کنیم؛ تحقق در سطح وسیع، چون دانشگاهی با ۶۰۰ دانشجو مثلاً در قاهره نیست، بلکه با تعداد کمی از افراد هم محقق می شود. در موقعیت کنونی عالم اسلامی، فکر می کنم که نباید در باب موضوع مورد بحثمان به سمت پروژه های بزرگ برویم بلکه، برنامه های محدودتری که به موفقیت می رسند، توجه و دقت دیگران را هم به خاطر همان موفقیت به خود جلب می کنند.

**اقبال:** فرآیند احیاء همچنین نیاز به هوشیاری درون نگرانه فرآیندی دارد که موجب کاهش اهمیت سنت عقلی اسلامی شده است. این حوزه را من حوزه ای بکر یافتم. پاسخ های غلط بسیاری در آن وجود دارد، مثل نظریه «گلدزیر» (Goldziher) درباره علوم خارجی در برابر سنت اسلامی یا همان پاسخ ساده انگارانه که می گوید: در جهان اسلامی «غزالی علم را کشت». اما اینجا پاسخ حقیقی وجود ندارد یا اگر هست حداقل من از آن اطلاعی ندارم. شما هم در این حوزه زیاد نوشته اید. این سوال جنبه های گوناگونی دارد که شامل پرسش از تاریخ نیز می شود. نظر شما در این باره چیست: کمی و چرا سنت عقلی اسلامی به تحلیل رفت و پژمرد؟

□ نصر: نخست این که به این قائل نیستم که سنت اسلامی در همه جنبه ها افول کرده است. این درست نیست. به طور مثال، می توانیم درباره هنر صحبت کنیم که بخش مهمی از تمدن اسلامی است. مثلاً هنر پارچه بافی تا همین اواخر از بین نرفته بود. برخی از زیباترین فرش های ایرانی در قرن نوزدهم بافته شده اند. آنها شاهکاراند. معماری هم همین طور است. بنای برخی ساختمان های زیبا، در قرن بیستم ادامه دارد. بنابراین، شما باید توجه کنید که به کدام زمینه می پردازید. برای مثال، به لحاظ عقلی، فلسفه اسلامی، که قلب سنت عقلانی اسلام است، احیای بزرگی در ایران در قرن نوزدهم داشته است، همچنین چهره های مهمی در هند پرورید. مثلاً محققان مدرسه «فرنگی محل» در «لکنو»، مدرسه خیرآبادی و بسیاری دیگر. بنابراین نمی توان از تحلیل و پژمردگی عمومی سخن گفت. اما شکی نیست که همه تمدن ها طی اسلوب خاصی پژمرده می شوند. اگر شما به عنوان معیار، تشکیلات پر نشاط روحانی را که ما آن را تمدن می نامیم؛ در نظر بگیرید، همه تمدن های غیر غربی به نحو مجهولی ضعیف شده و پژمردند، در حالی که تمدن غربی به نحو فعالی به ضعف گراییده است. تا همین اواخر اوضاع به همین منوال بود. سپس از قرن نوزدهم، تمدن های غیر غربی تحرک بیشتر یافتند، اما این بدان معنا نیست که آنها به تحلیل نرفته بودند، چرا که تحرک اغلب اوقات مطابق معیارهای روحی خودشان نیست. این موضوع مساله ای بسیار پیچیده است که من در چندین مقاله ام به آنها اشاره کرده ام.

حالا بگذارید به طور خاص به مساله فلسفه و علوم





تقلید کرده‌اند. آنها هم بیشتر به دوران اولیه تمدن اسلامی توجه کرده‌اند که ما اطلاعات زیادی هم در آن باره داریم. بنابراین، تدوین تاریخ جامع علم اسلامی، از منظر ما نخستین چیزی است که واقعاً قبل از هرگونه داوری درباره زمان و چگونگی ضعف و تحلیل علم اسلامی باید صورت بگیرد. ثانیاً من معتقدم با انجام چنین کاری و توجه به نظر «جورج سارنون» احتمالاً در خواهیم یافت که سنت علمی اسلامی از قرن ۸ تا ۱۵ میلادی در قله تاریخ علم قرار داشته است. بعد از آن سنت اسلامی دیگر در قله فعالیت‌های علمی جهان نبود و سنت علمی غرب جنب و جوش بیشتری یافت. اما با این وجود، سنت علمی اسلام تا قرون ۱۲ و ۱۳ هجری (قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی) حیات آفرینشگر خود را ادامه داد. حیات فلسفه اسلامی تا به امروز هم ادامه دارد.

اکنون می‌توانیم آن سؤال را مطرح کنیم: چرا فعالیت‌ها کاهش - نه زوال - پیدا کرد؟ من فکر می‌کنم، اگرچه این سؤال صورت بدی به خود گرفته است بدان خاطر که بر فرضیه ای مبتنی است که فعالیت عادی هر تمدن را در تلاش زیاد در علوم طبیعی و ریاضی می‌داند. این درست نیست. در مطالعه تاریخ علم روشن است که مثلاً در بررسی صد هاسال از تمدن بابل در عراق، صد ها سال از تمدن مصر، تمدن‌هایی با تاریخی طولانی یا در تمدن‌های رم، چین و هند این فرضیه غلط است. در بسیاری از موارد، فعالیت‌های علمی بزرگ موقعی رخ می‌داد که تمدن در حال مرگ بود. این همان چیزی است که «جورج سارنون» همواره آن را ذکر می‌کرد. مثلاً در تمدن بابل‌ها که شهرت‌ش به کارهای عملی بزرگ آن است، زمان ظهور این علوم در دوران مرگ تمدن بود. همین مورد درباره تمدن مصر در حوزه‌های خاص علمی نیز صادق است، همینطور تمدن یونان، بدین معنی که بزرگترین کارهای عملی تمدن یونان، از «بطلمیوس» و «اقلیدوس» و کسانی از این قبیل، زمانی رخ داد که جهان یونانی تکه تکه شده بود، فرهنگ و دینش در حال مردن بودند و حیات سیاسی تحت سلطه رومی‌ها قرار گرفته بود. هیچ شکمی در این باره نیست. در تمدن‌های دیگر، همچون هندی و چینی، که تاریخی طولانی داشتند، دوره‌هایی مشاهده می‌شود که علاقه فراوانی به علوم چون ریاضی، فیزیک، نجوم، علوم شیمیایی در آنها وجود داشته و دوره‌هایی که این علاقه در آنها سرد شده بود. در دورانی که چنان علاقه‌های شدیدی وجود نداشت، غالباً این تمدن‌ها تولیداتی بزرگ در هنرهای معماری، کشاورزی، ادبیات و بسیار چیزهای دیگر عرضه می‌کردند.

نهضت علم در تمدن اسلامی، برخلاف تمدن بابل، بسیار زود شروع شد. تمدن اسلامی با فعالیت‌های رفیع علمی در دوران اولیه‌اش، آغاز شد. برای مثال، «جابر ابن حیان» در قرن دوم هجری می‌زیست. قبل از جابر، علم شیمی وجود نداشت. بعد در قرن نهم، باز بزرگترین ریاضیدانان و اخترشناسان وجود دارند. در قرن دهم میلادی کسانی مثل ابوعلی سینا و بیرونی پیدا می‌شوند. این جریان در بستری که در طول قرون متعدد دچار فراز و نشیب شده ادامه یافت و بعد به تدریج، نیروی تمدن به سمت دیگری رفت. اگر شما در حدود سال ۱۵۰۰ زندگی می‌کردید این فضا را می‌دیدید که: غرب قدرت فراوان یافته و دوران کاوش و اکتشاف شروع شده بود، اروپایی‌ها آمریکا را کشف کرده بودند، از طریق اقیانوس هند با گذر از آفریقا به آسیا رسیده بودند؛ اما توانستند به «دارالاسلام» نفوذ کنند. در آن دوران جهان اسلام از حیث سیاسی کماکان بسیار قدرتمند بود. احتمالاً قدرتمندترین

بیردام، چرا که این دو همراه هم‌اند. سنت عقلی اسلام به نحو فلسفی و علمی از هم جدا نیست. جهان اسلام از اینکه برای درک سنت دیرین اسلامی خویش وابسته به مطالعات غربیان بیامون فلسفه و علوم اسلامی است رنج می‌برد. مطالعات غربی با وجود سابقه زیادی که دارد اما در شکل جدید خود که از قرن نوزدهم شروع می‌شود، به علوم اسلامی از زاویه غربی می‌نگرد. و این امری کاملاً منطقی است. تمام این علوم و فلسفه به نحو سحرآمیزی در پایان قرن ۱۳ میلادی که روابط عقلی میان جهان اسلام و غرب به پایان رسید، بسته و مغفول می‌شوند. چند قرن گذشت تا افرادی چون «هانری کریبن»، «توشیهیکو ایزوتسو»، بنده و بسیاری دیگر سعی در اثبات این معنا کنیم که فلسفه اسلامی با «ابن رشد» پایان نیافت. در طی چند دهه پیش، اغلب توسط دانشمندان غربی کارهای تحقیقاتی در حوزه فیزیک ارائه شد که کم کم عقاید پیشین مبتنی بر نظریات جدید را ارائه دادند، بدین معنی که دانش اسلامی تقریباً با افول بغداد رو به تحلیل نهاد، یا نظراتی مشابه این می‌دهند.

سپس مکتب بزرگ اخترشناسی مراغه کشف شد. از این بابت ما دین زیادی به «ای. اس. کندی» و تعداد دیگری از محققان غربی داریم و البته تعدادی از محققان عرب، مثل «جورج صلیبا». پس از آن ما اخترشناسی ملوک (Mamluk) و اخترشناسی در یمن را کشف کردیم. دیوید کینگ کارهای زیادی در این زمینه انجام داد و فصل جدیدی را در تاریخ اخترشناسی اسلامی نمایاند. در چند سال اخیر، در استانبول و جاهای دیگری در ترکیه، مطالعات زیادی در باب علم در دوره عثمانی انجام شده و در آنجا فصل تازه‌ای به تاریخ علم اسلامی اضافه شده است.

من بر آنم که اگر حتی از منظر علم غربی به مطالعه جدی کارهای اخیر بپردازیم - که اکنون نیز، ناخودآگاه چنین می‌کنیم، بدان جهت که اغلب علم غربی در نظر چنان مهم جلوه کرده است که آن را به عنوان معیار و استاندارد ارزیابی تمدن اسلامی پذیرفته‌ایم، که البته من آن را قبول ندارم، اما گمان می‌کنم که روشنفکران مسلمان متفقاً آن را می‌پذیرند حتی اگر ما آن را نپذیریم - این وقفه باید به زمانی جلوتر برود، یعنی نه قرن سیزدهم بلکه زمانی دیرتر باید دوره تحلیل و ضعف تلقی شود. به طور مثال فقط در همین دو سه سال اخیر، مردم فهمیدند و دوباره این مساله به همان پروفیسور «سالیبا» از دانشگاه کلمبیا برمی‌گردد که شمس الدین خفری، که پیشتر از آن به عنوان فیلسوف و متالهی بزرگ شناخته می‌شد و از قرن ۱۵ تا ۱۶ می‌زیست، یک اخترشناس بزرگ هم بوده است. او از مهمترین اخترشناسان دوران متأخر بوده است. من معتقدم که اگر در تمام جهان اسلامی، مخصوصاً در دوران متأخر نه تنها بخش غربی تمدن، بلکه مسلمانان هند، ایران و عثمانی تحقیق کنیم، در خواهیم یافت که فعالیت‌های علمی بسیار قابل توجهی تا قرن هجدهم واقع شده است و در برخی رشته‌ها تا قرن نوزدهم این فعالیت‌ها وجود داشت تا آنکه کم کم سلطه غرب شروع به نفوذ در جهان اسلام کرد و سپس بر جای سنت فلسفی و علمی اسلامی نشست. در عرصه فلسفه، سنت فلسفی اسلامی هیچگاه نمرد. بزرگترین نمایندگان این سنت در قرن بیستم در ایران، کسانی مثل علامه طباطبایی و دیگرانی بودند که من خود نزد ایشان درس خوانده‌ام.

ما باید تاریخ روشن و کامل علم اسلامی را خصوصاً در قرون متأخر که فاقد آنیم، بنویسیم. محققان مسلمان در این زمینه کمتر دارای ابتکار بوده‌اند و اغلب از تحقیقات غربیان

ما باید تاریخ روشن و کامل علم اسلامی را خصوصاً در قرون متأخر که فاقد آنیم، بنویسیم. محققان مسلمان در این زمینه کمتر دارای ابتکار بوده‌اند و اغلب از تحقیقات غربیان تقلید کرده‌اند.

یکی شان در کراچی به قتل رسید. این کار، در بخشی، فناوری پزشکی غربی را به پزشکی موجود در جهان اسلام پیوند زد. جای تاسف است که در حوزه های دیگر این کار انجام نشد. برنامه دیگری که همچون یک آرزو یا آرزوی همه حیات من بود، دقیقاً این است: نگارش تاریخ کامل علم اسلامی از منظر تمدن اسلامی. این کاری است که من آن را به صورت «کتابشناسی محشای علم اسلامی» در دهه ۱۹۷۰ شروع کردم. هفت جلد از آن قبل از پیروزی انقلاب در ایران منتشر شد. سه جلد به اشراف خودم و چهار جلد بقیه در همین سالها منتشر شدند. طرح گردآوری «کتابشناسی علم اسلامی» آستان گام بزرگی به سمت ارزیابی درست علم اسلامی شد. من گمان می کنم که پرسش از احیای علم اسلامی، چنان که شما اشاره کردید، کاملاً و به نحو جامعی وابسته به درک ما از زوال، مرگ یا هر چیز دیگر علم اسلامی قبل از دوران مدرن و نیز تاریخ دوران اولیه آن است که نه بر پایه معرفت ناقص بلکه با ارزیابی تمام علوم نوشته شده باشد.

**اقبال:** گمان می کنم که این سؤال خیلی گسترده به نظر می رسد، چرا که غرب قادر بود کشفیات علمی خود را به فناوری متجاوزی تبدیل کند و بعد آن فناوری را برای غلبه بر جهان اسلام و تخریب موسسات آن به کار برد. به همین دلیل اغلب اصلاحگران مسلمان که ما در ابتدا راجع به آنان صحبت کردیم، گمان کردند که این تنها دانش غربی بود که آنها را شکست داد و راه غلبه بر آن، این است که ایشان نیز، آموختن آن علوم را تجویز کنند. آیا شما می توانید درمانی برای موقعیت کنونی پیشنهاد کنید؟ شما پزشکی را مثال زدید، اما بسیاری از علوم دیگر، مثل شیمی و فیزیک نیز در توسعه فناوری مدرن استفاده شده اند که موجب کمک به رشد اقتصادی می شوند. این فناوریها همچنین در تولید تسلیحات بکار گرفته شده و عامل کنترل بقیه جهان شده اند. به نظر من اینها اجزاء اصلی ترکیب دهنده جهان مدرن هستند. دنیای اسلام چگونه می تواند با نقص دانش فنی خود با این حوزه دارای روابط و تعامل باشد؟

□ نصر: این پرسشی عمیق است. تلاش می کنم تا از منظر دینی و فلسفی، به شما پاسخ بگویم. دانش مدرن همان چیزی است که من آن را از منظر «گوته» دانش فاوستی (Faustian Science) می نامم. بدین معنا که نتیجه معامله روح با شیطان برای به دست آوردن دانش جهان است. به همین خاطر است که نگاه مسیحیان به عالم در غرب را تخریب کرده است و همچنین، اگر چه به ظاهر بیطرف و دینی می رسد اما واقعاً چنان نیست. چون مردم، آن را به مثابه نوعی فلسفه و علم تفسیر کرده اند که جهان بینی غرب و کاربرد آن به شکل فناوری را تحت الشعاع قرار داده، برخلاف موفقیت های جزئیش، دنیا، محیط زیست و همه چیز را نابود می کند. بنابراین اینکه مسلمانان فکر به دست آوردن چنان دانشی را بدون تسلیم شدن به شیطان داشته باشند، واقعاً خیال باطلی است. باور ندارم که چنان چیزی رخ بدهد، به دست آوردن چنان قدرت هولناکی با سلاح های نامتعارف، هرگز با روح اسلام همخوانی ندارد، چرا که تمام اقدامات دانش مدرن بر پایه فراموشی ابعاد معنوی حاضر در طبیعت بنا شده است و این به معنای بریدن دستان خدا از طبیعت است! حتی اینکه دانشمندی متقی باشد، از منظر فلسفی، ابعاد روحانی وارد هیچ یک از آزمایشات فیزیکی و محاسبات نمی شود. بنابراین، این که نوع نگاه دانشمند به جهان و طبیعت چگونه است، به فضای علم مدرن ربطی ندارد. در نتیجه جهان طبیعی مجرد از حقیقت خدا مطالعه می شود. حتی اینکه دانشمندان خاصی به خدا ایمان داشته باشند، ربطی

امپراطوری جهان، امپراطوری عثمانی و صفوی بود و ثروتمندترینشان احتمالاً مغولهای هند بودند. از حیث اقتصادی، همچون وضعیت سیاسی و نظامی نیز بسیار قوی بودند. به لحاظ هنری برخی از آثار بزرگ هنری تاریخ بشری در این دوره آفریده شد. تاج محل، مسجد شاه اصفهان، مسجد سلطان احمد استانبول، از عجایب هنرهای معماری، خطاطی، آثار ادبی و بسیار هنرهای دیگرند که در آن دوران خلق شدند. بنابراین، برای ارزش گذاری و داوری در باب یک تمدن، با سؤال از این که: «چرا علوم در آن زوال یافتند؟» و زوال را برابر با مرگ تمدن بدانیم، مرتکب خطا شده ایم، چرا که حیات معمولی تمدن - تمدن هایی که در طول تاریخ می شناسیم - چنان نبوده اند که علاقه ای سریع به علوم طبیعی یا ریاضی داشته باشند؛ بدین معنی که تمام نیروی خلاقه خود را در آن حیطه بکار بندند. لحظه ای پیش می آید که تمدن به جهان بینی خود خرسند می شود و می توان گفت در این زمان نیروی فعالیت خلاقانه به حوزه فلسفه، عرفان، هنر، ادبیات و حوزه های متعدد دیگری می رود. بنابراین به گمان من، اساساً نباید چنین سؤالی پرسیده شود. تمدن اسلامی، در مقایسه با سایر تمدن هایی که ما می شناسیم، مثل تمدن غربی، علاقه بسیار بیشتری نسبت به علم داشته است، چرا که اکنون تنها چهار قرن از دوران گالیله می گذرد که غرب علاقه وافر خود را به علوم نشان داده و علم را به مرکز توجه خود تبدیل کرده است. ما نمی دانیم که ۳۰۰ سال بعد چه رخ خواهد داد. تخمین هم نباید بزنیم. فقط نمی دانیم. فکر می کنم، برای داشتن منظری عمیق تر در این زمینه، انسان باید سعی در فهم جنبش گسترش علم در تمدن اسلامی با اصطلاحات همان تمدن داشته باشد. پرسش از احیا که شما آن را خوب و صادقانه مطرح کردید باید در اشراق سنت علمی اسلامی خودمان پاسخ داده شود، چیزی که برای بیش از ۴۰ سال در باب آن سخن می گویم. این سؤال نباید به روش خطای برخی معاصرین مطرح شود که امروز پرسیده شد، بدین معنی که علم اسلامی ۷۰۰ سال پیش مرد و امروز ما پس از قرنهای متمادی در پی احیای آنیم. اگر چنین دیدگاهی داشته باشیم هرگز قادر به احیای درست و صحیح آن نخواهیم شد. علم مدرن باید در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به بدنه سنت علمی اسلامی پیوند می خورد. بخشی از این کار در حوزه پزشکی پس از تقسیم هند، توسط حکیم محمد سعید و حکیم عبدالحمید در موسسه «همدرده» انجام شد. این دو اخیراً فوت کردند. همان طور که می دانید

باید دانش غرب را بفهمیم و آن را با دیدگاه اسلامی تکمیل کنیم. این مسأله باید مقدماتاً انجام شود، یعنی در ابتدا و سرحد علوم، خصوصاً فیزیک و نظام کوانتم، کوانتم را از جنبه متافیزیکی تفسیر کنیم، نه فقط از طریق مکتب کهنه‌گاران و دوگانه‌انگاری دکارتی که تمام فهم مدرن نظام کوانتم را تحت الشعاع قرار می دهد.

به استدلال کنونی ما ندارد. به همین دلیل است که می توان فیزیکدان کافر یا فیزیکدان کاتولیک داشت که هر دوی آنها بتوانند در جایزه نوبل فیزیک شریک باشند. باور یا عدم باور آنها ربطی به علمی که آنها بر حسب فهم مدرن از دانش بر روی آن کار می کنند، ندارد.

اکنون سؤال شما این است که ما و جامعه اسلامی چه می توانیم بکنیم. گمان نمی کنم که با تلاش برای به دست آوردن همه جانبه قدرت یا فناوری، بتوان هم اسلامی و هم کاملاً مستقل باقی ماند. از آن طریق ما نمی توانیم مستقل بشویم. زاین در واقع جنگ جهانی دوم را واگذار کرد و اگر درگیر جنگ نمی شد یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی جهان بود، اما به چه هزینه و قیمتی؟ اکنون در زاین می بینیم، پنجاه سال بعد، چه اتفاقی بر سر بودیسم و سنت دینی در زاین افتاد؟ چگونه بی دینی و لاداری گری در نسل های بعد منتشر شد چنان که برای همه مشهود است. یا چین را در نظر بگیرید که می تواند نیروی جهانی باشد. اما آیا این نیروی جهانی، چین کنفوسیوس خواهد بود یا خیر؟ این واقعاً معمای مسأله است.

البته بسیار دشوار است که به دولت مردان اسلامی بگوییم: «این سلاحها را نداشته باشید». چرا که آنها می خواهند قوی بوده و از خودشان دفاع کنند، در بهترین صورت، حاکم خوب می خواهد از مردمش دفاع کند. اکنون، اگر ما متفکران، سعی در انجام خیالی باطل داشته باشیم که اصلاحگران مسلمان در یکصد سال یا بیشتر گذشته آن را انجام داده اند، اگر گمان کنیم که می توانیم بر تسلیحات و فناوری غرب بدون انتقال آثار منفی و جهان بینی مادی آن غالب شویم، به نظر من، به مسئولیتیمان در قبال جامعه خیانت کرده ایم. باورمندان به رویاهای اصلاحگران پیشین، از محمد علی پاشا، محمد عبده و سید جمال الدین و حتی سعید نورجی در ترکیه و محمد اقبال، که گمان داشتند ما می توانیم آن قدرت تکنیکی را بدست آوریم و در همان زمان دقیقاً جهان بینی اسلامی داشته باشیم، رویایی ناممکن را در سر پروراندند. به نظر من ما محققان اسلامی باید جهان بینی اسلامی را تا آنجا که به علوم و طبیعت مربوط است حفظ کنیم، توابع جهانی آن مسأله ای نیست.

ثانیاً، همچنان که برخی افراد در غرب تشکیلاتی برای دفاع از محیط زیست در برابر آنچه که فناوری مدرن بر سر آن می آورده، تأسیس کرده اند، ما نیز باید از محیط زیستمان حراست کنیم. ثالثاً، باید دانش غرب را بفهمیم و آن را با دیدگاه اسلامی تکمیل کنیم. این مسأله باید مقدمتاً انجام شود، یعنی در ابتدا و سرحد علوم، خصوصاً فیزیک و نظام کوانتم، کوانتم را از جنبه متافیزیکی تفسیر کنیم، نه فقط از طریق مکتب کپنهاگ و دوگانه انگاری دکارتی که تمام فهم مدرن نظام کوانتم را تحت الشعاع قرار می دهد. به همین خاطر است که فهم آن از حیث فلسفی دشوار است، و از آنجا است که مشکلات ما ایجاد می شود. مشابه همین سخن را می توان در حوزه های دیگر زد. چهارم، این که باید سعی کنیم تا آنجا که می توان جزیره هایی در میان جوامع اسلامی درست کنیم که در آن فناوری «دیگر» بر حسب جهان بینی اسلامی در باب طبیعت و علم تمرین و بررسی شود. حوزه هایی مثل پزشکی، داروشناسی، کشاورزی و سایر حوزه های قابل انجام. امیدوارم که این حرکت دیوانه وار به سمت ساختن سلاحهای کشنده تر و مانند آن؛ به تدریج به مرگ خود نزدیک شود و بشریت به نحوی بتواند بر روی زمین بدر روحانی و علوم حقیقی معنوی بکار و روابط واقعی ما با طبیعت را در آینده بپرورداند.

اقبال: سؤال کوتاهی در باب برخی انتقادهایی که خصوصاً توسط دیوید کینگ بر کارهای شما مطرح شده

دارم و سپس می خواهم گفتگو را با سؤال درباره مبدأ به پایان ببرم، خصوصاً مبدأ کیهانی. دیوید کینگ و برخی دیگر از تاریخدانان گفته اند که شما علم اسلامی را بدون اینکه بگویید منظورتان از آن چیست «ایده آل» کرده اید و من می دانم که شما مکرراً و در سطحی وسیع به تعریف علم اسلامی پرداخته اید. اما در یک نقد که من در خاطر دارم دکتر کینگ در باب مطلب ویژه ای، یعنی فهم خاص شما از تاریخ ریاضیات سخن می گوید. گمان می کنم که او به یکی از کتابهای شما که طی «جشنواره اسلام» چاپ شد، اشاره می کند.

□ نصر: درست است. نام کتاب:

Islamic Science: An Illustrated Study

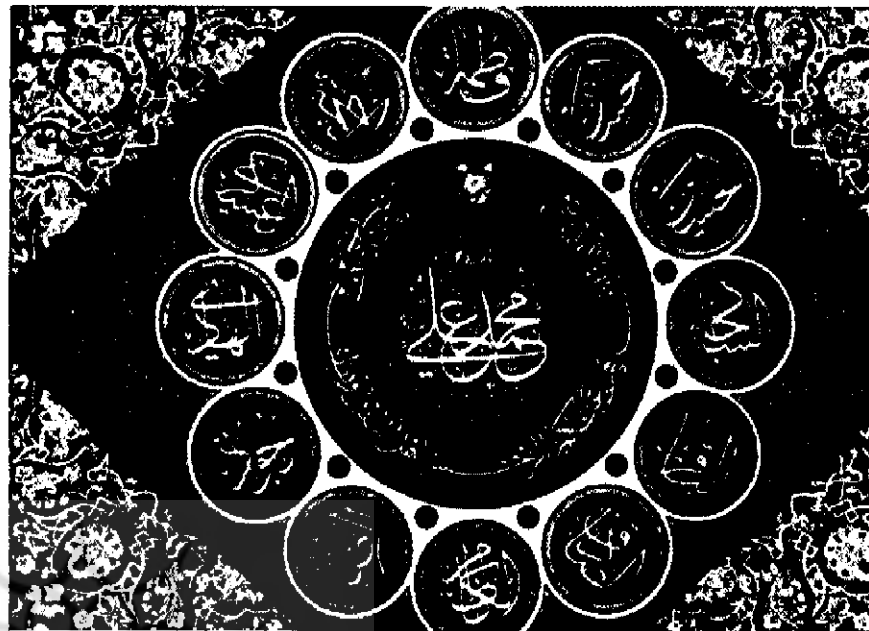
اقبال: نمی دانم آیا هرگز به اینگونه انتقادات پاسخ داده اید یا خیر؟

نصر: نه، عادت به پاسخگویی به انتقادات نسبت به کتابهایم نداشته ام. اما بگذارید تا دو نکته را درباره انتقاد کینگ و افراد مشابه او از کتابم درباره علم اسلامی بیان کنم. دیوید کینگ، خصوصاً در باب ترجمه بد در توصیف یک ابزار (اخترشناسی)، تصحیحاتی انجام داد، که البته او درست می گفت و من از این بابت از او متشکرم. ما برای حضور این کتاب در فستیوال ۱۹۷۶ کار سریعی را برای آماده کردن آن انجام دادیم و آن اغلاط باید بازمینی می شد. چند غلط تحقیقی هم وجود داشت و کینگ درست می گفت. مسأله مهمتر، آن منظری است که من تاریخ علم اسلامی را مطالعه کرده ام، همان نگاهی که توسط او و خیلی از مورخان علم غربی که واقعا تحصیل گرا (Positivist) بودند، رد شد. آنها از منظر نظریه مبانی نظم ماخ و سارتون و افراد مشابه آنها به تاریخ علم می نگرند که آنها نیز اصولاً در همان آغاز، نظریه پی یروثم را به عنوان کسی که نگاه تحصیل گرایانه در فهم تاریخ علم ندارد، رد کردند. پس گسترش تاریخ علم بر مبنای منظر تحصیل گرایانه بود. دیدگاهی که من در همان آغاز تحقیقاتم، آن را رد کرده بودم. و آنچه را که به دنبال آن بودم فهم معنای علم در یستر جهان بینی عقلانی اسلامی بود. هر چند که تعریف علم آسان نیست، اما تا آنجا که به علم اسلامی مربوط است، من مراد خود از آن را بسیار روشن کرده ام. سؤال از چیستی علم از یک غربی، سؤالی است که یافتن پاسخ آن را دشوار می بیند. بهترین پاسخ این پرسش همان است که بزرگترین دانشمند تاریخ علم ابراز کرد: علم همان است که عالم انجام می دهد.

کیهان شناسی عرضه شده توسط ادیان، چه اسلام، هندوئیسم، مسیحیت و یا سایر ادیان در نهایت نمی تواند با کشفیات علم مدرن بی اعتبار شود. کیهان شناسی مدرن، کمانه زنی فیزیک دنیوی مبتنی بر این نظریه است که تمام قوانین فیزیک که ما در زمین آنها را فراگرفته ایم برای تمام کیهان کاربرد دارد.







کرده اند. آنچه که تاریخ نگاران مسلمان علم باید انجام دهند، آن است که فهم خود از چستی تاریخ علم را گسترش دهند. تنها به گفته های سارتون - که محقق بزرگ و استاد من در هاروارد بود - و دیگران اکتفا نکرده، بلکه به توسعه تاریخ علم از منظر اسلامی بپردازند. این دقیقاً یکی از چیزهایی است که من در طول حیاتم قصد انجام آن را داشتم. و اما سوال آخرتان، می توانید تکرارش کنید؟

اقبال: سوال آخر من درباره مبدأ است. در این زمینه دو جنبه وجود دارد. یکی پرسش از مبدأ کیهانی است و دیگری پرسش از مبدأ حیات که مبحث مهمی در زمینه دین و علم است. شما در کتاب «نظریه کیهان‌شناختی اسلامی» سه جنبه ویژه از پرسش از مبدأ را توضیح داده‌اید اما کیهان‌شناسی مدرن سهمی در چنان جهان‌نگری ای ندارد. این دو مجموعاً کیهان‌شناسی فیزیکی هستند. اکنون ما چگونه می‌توانیم نظریات ابن سینا، بیرونی و اخوان الصفا را از منظر اکتشافات داده‌های فیزیکی کشف شده توسط نلسکوپ هابل و ابزارهای دیگر بفهمیم؟ بطور خلاصه اینکه، با توجه به اطلاعاتی که اکنون ما داریم، نظریه اسلامی مبدأ چگونه باید باشد؟ و چطور می‌توانید آن را با نظرات ابن سینا و بیرونی مقایسه کنید؟

نصر: من باور دارم که کیهان‌شناسی عرضه شده توسط ادیان، چه اسلام، هندوئیسم، مسیحیت و یا سایر ادیان در نهایت نمی‌تواند با کشفیات علم مدرن بی‌اعتبار شود. کیهان‌شناسی مدرن، گمانه‌زنی فیزیک دنیوی مبتنی بر این نظریه است که تمام قوانین فیزیک که ما در زمین آنها را فرا گرفته‌ایم برای تمام کیهان کاربرد دارد. غیر از این واقعیت که اینها گمانه‌زنی است و حقیقتاً ما نمی‌دانیم؛ کیهان‌شناسی مدرن هر چه را تحت ابزار آزمایشگاهش قرار نگیرد، به کناری می‌زند. بنا بر این محدود به جهان قابل اندازه‌گیری فیزیک کلاسیک، مدرن و مکانیک کوانتوم است در حالیکه نظریه کیهان‌شناسی اسلام و یا هر دین سنتی بر پایه نگاه کاملی به هستی است. نه تنها واقعیت خدا بلکه آنچه که ما آن را فرشته‌ای یا مرتبه غیر مادی حقیقت می‌نامیم که هرگز تحت تاثیر کشفیات ما در باب جنبه‌های مادی کیهان قرار نمی‌گیرند. من اساساً به جدی گرفتن تمام نظریه‌های مدرن کیهان‌شناسی که هر ده سال یکبار تغییر می‌کنند، شک دارم. گمانه‌زنی و مجهولات در این حوزه بسیار است و آنچه که امروز به عنوان آخرین نظریه کیهان‌شناسی مطرح است فردا در پی صدای جدیدی در آسمانها یا چیزی شبیه آن به سرعت تغییر می‌کند. یا اینکه اندازه‌گیریها را تغییر می‌دهند و به نظرات جدید می‌رسند. جهان‌های متعدد، نظریه ریسمانها و نظریه انفجار بزرگ - از دوران دانشجویی من تا کنون پنج یا شش نظریه بزرگ (در کیهان‌شناسی) تفسیر شده است.

فکر می‌کنم آنهایی که نظام عالم را بر پایه شیمی و فیزیک مدرن تئوریزه می‌کنند نباید از عنوان کیهان‌شناسی استفاده کنند. این کیهان‌شناسی نیست. کیهان‌شناسی بدین معنا است که علم کیهان محدود به جنبه‌های مادی، قابل اندازه‌گیری یا دیدنی نیست. اینها همه کیهان‌شناسی نیستند بلکه بخشهایی از آنهاند. به همین خاطر من آن را خیلی جدی نمی‌گیرم. آنچه که ما باید انجام دهیم عبارت است از دویاره قاعده‌مند کردن کیهان‌شناسی اسلامی بر پایه آموزه‌های اسلام و سپس در مواجهه قرار دادن آن مقابل کیهان‌شناسان مدرن. و مساله ساختن همپیوندیها مثل آنکه بگوییم «انفجار بزرگ» همان «کن فیکون» اسلامی یا فیات لوکس (خدا گفت روشنایی باشد) مسیحی است، نیست. بعد از آن خیلی زود یک نفر دیگر پیدا می‌شود که بگوید اصلاً

اقبال: درست!

نصر: شما خودتان دانشمند هستید. این احتمالاً بهترین پاسخی است که شما می‌توانید بدهید؛ چرا که اگر بگویید: «علم بر پایه این یا آن متد علمی بنا شده است...» پاسخی است که به درد کپلر یا اینشتین نمی‌خورد. اگر چیز دیگری بگویید باز استناهایی پیدا می‌شود. علم همان است که عالم انجام می‌دهد. بر همین مبنا می‌توانید بگویید که علم اسلامی همان است که عالم اسلامی انجام داده است. اما علاوه بر آن من تلاش نمودم تا علم را در سراسر مفهوم جهان عقلانی اسلام قرار دهم و فکر می‌کنم که این موضوع را در مطالعات تاریخ علم اسلامی روشن نموده‌ام. آن من البته که مدت زیادی توسط مورخان علم غربی مورد قبول واقع نمی‌شده، اما اکنون کسانی هستند که عقاید مرا قبول کرده‌اند و تلاش می‌کنند تا تاریخ علم هر تمدن را از منظر همان تمدن مورد مطالعه قرار دهند. انتقاد من از ژوزف نیدهام نیز بر اساس سوالاتی مشابه بود. او گروه تحقیق کاملی برای کتابش به نام «علم و تمدن در چین» در دانشگاه کمبریج داشت و در مقابل من جوانی تنها بودم اما در پاسخ او به تنهایی کتاب «علم و تمدن در اسلام» را نوشتم تا به تفسیر او از علم شرقی پاسخ بدهم. منظر او در کتاب به عنوان دانشمند غربی طرفدار مارکسیسم بود که با دیدگاه یک کنفوسیوسی یا تائوئیست بسیار متفاوت است. موضوع علم اسلامی نیز همین گونه است.

فکر می‌کنم روش تحقیقی را که باید در مطالعه تاریخ علم اسلامی اتخاذ شود در کتابهایی که از دوران دهه شصت و هفتاد نوشته‌ام، متذکر شده‌ام و اکنون نسلی از جوانان محقق مسلمان و حتی محققان غربی تاریخ علم، وجود دارند که نه تنها مخالف نیستند، بلکه بسیار طرفدار رهیافت من به موضوع هستند. هنوز البته مخالفان زیادی وجود دارد. همواره بر محققان خوب در این زمینه مثل دیوید کینگ احترام گذاشته‌ام - حتی اگر آن جنبه فکری معنوی را که عالمان اسلامی دارند، نداشته باشند. همه مشکل این است. وقتی نصیرالدین طوسی و ابن سینا در باب علم نگاهشوند، نگاه خاصی به عالم داشتند که تاریخ نگاران مدرن علم از آن سهمی ندارند؛ با این حال آنجا که آنها به دنبال کشف واقعیت‌های تاریخی می‌آیند که امر مطلوبی است، بدانها احترام می‌گذارم. آنها خدمت بزرگی

کیهان‌شناسی عرضه شده توسط ادیان، چه اسلام، هندوئیسم، مسیحیت و یا سایر ادیان در نهایت نمی‌تواند با کشفیات علم مدرن بی‌اعتبار شود. کیهان‌شناسی مدرن، گمانه‌زنی فیزیک دنیوی مبتنی بر این نظریه است که تمام قوانین فیزیک که ما در زمین آنها را فرا گرفته‌ایم برای تمام کیهان کاربرد دارد

«انفجار بزرگی» در کار نبوده است. ده پانزده سال پیش کنفرانس بزرگی در فیلا دلفیا توسط متالهان و کیهان‌شناسان یهودی درباره «انفجار بزرگ» برگزار شد. هر چند که در زمان ما بسیاری از کیهان‌شناسان دیگر به «انفجار بزرگ» معتقد نیستند. به نظر من نباید میان دو گونه کیهان‌شناسی، یعنی کیهان‌شناسی دینی مبتنی بر جنبه متافیزیکی و کیهان‌شناسی مدرن خلط ایجاد شود. می‌توان گفت که اینها دو گونه بسیار متفاوت دانش‌اند و درباره اشیاء بسیار متفاوت سخن می‌گویند. کیهان‌شناسی مدرن بر این نظریه بنا شده است که هر پدیده فیزیکی قابل بررسی و اندازه‌گیری در روی زمین، قابل تطبیق به همه جهان است، بدین معنی که چیزهایی که ستارگان از آن ساخته شده‌اند مشابه همان چیزهایی است که ما در خیابان بر روی آن قدم می‌زنیم. این فرضیه ای بسیار بزرگ است که به طریق علمی قابل اثبات نیست، همچنین بخشی از فرضیه مدرن تحویل‌گرایی (Reductionism) علم جدید است. کاری که ما باید بکنیم این است که نشان دهیم که اعتبار کیهان‌شناسی اسلامی وابسته به کیهان‌شناسی مدرن نیست. بلکه صرفاً نوع دیگری از فن، دانش و طریقه نگاه به پدیده‌هاست. متأسفانه یک نام مشترک برای دو روش متفاوت که تعلقات فکری و عقلی متفاوت دارند، استفاده شده است. این دو موضوع که در قرن نوزدهم با هم برخورد کردند، بسیار متفاوتند.

اما سؤال منشأ حیات! بر وفق سنت عقلی اسلامی همه مبدأها ناشی از وجود است، چرا که هر موجود از فعل وجود موجود شده است. اگر از زبان فلسفه غرب نگاه کنیم؛ وجود محض. در بیان دینی تر: بدالله که مبدع آفرینش است؛ همه مخلوقات در نهایت مبدع مشترک دارند. حیات نوع دیگری از پدیده‌های روی زمین است، وقتی که آن را از دنیای بی‌روح و براساس عقیده‌ای که ارتباط میان مبدع آفرینش و آفرینش تنها در نقطه مبدأیت عالم یعنی انفجار بزرگ است و دیگر هیچ ارتباطی میان این دو نیست، بررسی می‌کنیم؛ خود این موضوع نظریه‌ای است که اسلام با آن موافق نیست. اسلام معتقد است که اراده الهی همیشه در میان همه آفرینش حتی در حیات من و شما هست و بنا بر این مشاهده [اراده] مبدع حیات بسیار ساده است. این نزولی دیگر از منطقه ملکوت است، مقدمه‌ای به جهان مادی و موطن مادی وجه دیگری از واقعیت. بنا بر این گرچه ما به سختی می‌کوشیم تا میان شیمی و زیست‌شناسی پیوستگی ایجاد کنیم، در حقیقت اینجا پیوستگی نیست، جهش است، می‌توان گفت: جهش کمی. اکنون در دانش مدرن که برحسب آن دست خدا از جهان کوتاه است، قدرت ابداع و خلاقه در معیت همه عالم چونان حضور خدا در مخلوق، نوعی همه‌خدایی بدون استفاده از چنان اصطلاحات علمی مشاهده می‌شود. بدین معنی که قدرت خلاق از خدا گرفته شده و به طبیعت داده می‌شود. ناگهان از شیمی جهشی به مخلوق زنده داریم. چنان فرض می‌شود که این جهش ذاتی عالم طبیعت است. مردم هم با چنین اعتقادی راحت کنار می‌آیند، اما اگر بگویید که علتی متعال و بالا بر فراز این فرآیند هست چنان است که گویی در برابر این ادعا احساسی بسیار ناخوشایند دارند. این بخاطر فلسفه‌ای است که غرب معاصر را احاطه کرده است و هیچ‌گونه منطقی هم ندارد. اگر بخواهید بجای جهش با عوامل درونی از جهشی با عوامل بیرونی صحبت کنید، گویی موجب وحشت شده‌اید. چنین جهشی از حیات به خورد نیز صادق است، حتی جهشی بزرگتر است. منظورم این است که وقتی یک پرنده در پرواز را می‌بینید هیچگاه منطقی نیست که فرض کنیم بدون توجه به پرواز، بال کم‌کم رشد کرده است. یا اینکه فرض کنیم چشم به تدریج

پیشرفت کرده و بعد ناگهان می‌بیند. با کمی فکر می‌توان فهمید که اندیشه‌ای نامعقولتر از این در جهان وجود ندارد. ما اهالی دنیای امروز، اما می‌خواهیم قاطعانه آن را قبول کنیم چرا که تن به قبول مراتبی از واقعیت که مظاهری در جهان ما دارد نمی‌دهیم. واقعیت‌ها، شکلها، انواع شیوه‌های زندگی و ظرفیت‌های متفاوتی وجود دارد. من، اما باور دارم که آموزه‌های اسلام امروزه معتبرتر از هر زمان دیگر هستند. اگر ما فیلسوفان و دانشمندان مسلمانی داشته باشیم که حقیقت‌ارائه در سنت داشته باشند، آنها قادر به تکامل همه چیز خواهند بود، واقعاً همه چیزی که دانشمندان مدرن درباره زندگی بر مبنای حقیقت کشف کرده‌اند، و نه تنها بر پایه حدس و گمان و نه با قربانی کردن هر عقیده الهی یا غفلت از کشفیات علم. هیچ چیز نیست که علم آن را از آن حیث که امر واقع است - و نه صرفاً از آن حیث که تفسیری است مبتنی بر مفروضات ایدئولوژیک - نتواند با نگاه سلسله‌مراتبی به هستی و قدرت خداوند که از طریق مراتب واقعیت تا جهان مادی سیر می‌کند، متناسب کند.

● Islam, Science and Muslims. این گفت و گو در نشریه اسلام و علم، شماره اول، ژوئن ۲۰۰۳ منتشر شده است.

● ● پروفیسور محمد اقبال اصالتاً پاکستانی و ساکن کانادا است. وی دارای دکترای شیمی بوده و مطالعات اسلامی فراوانی نیز دارد. اقبال همچنین بنیانگذار موسسه اسلام و علم (Islam and Science) و مجله‌ای به همین نام در کانادا می‌باشد. اعضای علمی این نشریه عبارتند از: ظفر اقبال انصاری (پاکستان)، سید محمد نقیب العطاس (مالزی)، ویلیام چیتیک (آمریکا)، احمد دلال (آمریکا)، مهدی گلشنی (ایران)، سید نعمان الحق (آمریکا)، محمد هاشم کمالی (مالزی)، سید حسین نصر (آمریکا) و رشدی راشد (فرانسه)

#### ■ پی‌نوئیس:

۱. کینگ مقاله انتقادی بسیار شدیدی بر کتاب نصر در مجله تاریخ نجوم Journal for the History of Astronomy شماره ۹، کمبریج ۱۹۷۹ نوشت. این مقاله دوباره در کتاب کینگ به نام اختر شناسی ریاضیاتی اسلامی Islamic Mathematical Astronomy در سال ۱۹۸۶ توسط انتشارات واریورم Variorum در لندن منتشر شد. در آن مقاله (صص ۲۱۲-۹) آمده است: «فلسفه نصر که عموماً با تحقیر و اهانت او به علم و تمدن غربی معزوم است، این اثر را بیشتر به تفسیری شخصی تبدیل می‌کند تا نوعی بررسی تاریخی آورد... آنچه فصول نصر درباره ریاضیات و نجوم فاقد است؛ بحث جدی بویژه درباره جنبه اسلامی ریاضیات و نجوم اسلامی است... سه جنبه اسلامی نجوم اسلامی عبارتند از: نخست، تعیین مرئی بودن هلال ماه در آغاز هر ماه اسلامی، دوم، تعیین زمان نجومی اوقات نماز مسلمانان و سوم، تعیین قبله یا جهت مکه. نصر از نخستین این سه جنبه غفلت می‌کند و سه یا چهار گزاره نامشخص و مبهم از خودش به جنبه دوم و سوم، که آنها را «ابعاد کیهانی آداب مذهبی اسلامی» می‌خواند اختصاص می‌دهد. منجمان مسلمان توجه خودشان را برای بیش از یک هزاره معطوف تعیین رؤیت هلال، اوقات نماز و قبله کردند. این فعالیت‌ها و مجموعه آثار گسترده اسلامی مرتبط با آن بسیار خواندنی‌تر از چند جمله یک کتاب است که «علوم اسلامی Islamic Science» نام گرفته. (صص ۳-۲۱۲)